

بخش سوم

—•••••—

اقوام قدیمی دشت لوت

معرفت ما از زندگی مردم ماقبل تاریخ اطراف دشت لوت تا هزاره اول پیش از میلاد بسیار ناچیز است . درباره اوضاع نواحی شرقی ایران در دوران هخامنشی هم منابع و ماخذ زیادی بدست نیست . قسمتی از تاریخ مردم مشرق ایران زمین آمیخته با تاریخ داستانی ایران در شاهنامه مضبوط است که بغیر از چند نام و نشان از مکان‌های تاریخی از محتویات شاهنامه مطالب جالبی عاید نمیگردد . منابع ایرانی سلسله‌های هخامنشی و اشکانی را نادیده گرفته و تاریخ ایران طبق روایات داستانی به اسکندر رسیده و پس از آن سلسله ساسانی در دنبال تاریخ داستانی می‌آید . گذشته از کتیبه‌های زمان هخامنشی که در آنها شرح کمی درباره سرزمینهای شرقی ایران داده شده ، منابع تحقیقی ، نوشته‌های مورخین یونانی و رومی است که آنها هم بواسطه دوری ولایات شرقی ایران طبق روایات و داستان‌ها مطالبی نوشته‌اند که صحت و سقم آنها روشن نیستند .

در تقسیمات امپراطوری هخامنشی گاهی اسم سرزمین یا شهرستان یا واحد مستقل ذکر شده و زمانی نام طوایف و تیره‌های نژادی آمده و محدود زندگی مردم روشن نیست و باین علت اگر موقع عمومی مناطق آشکار است ، نمی توان بطور یقین محلی را منتسب به قومی نمود . از اشتباهات رایج درباره وضع ممالکی که در کتیبه‌های هخامنشی ضبط است رژیم سیاسی آنها و کیفیت زندگی مردم و روابط آنها با سازمان اداری مرکزی است . در کتیبه معروف بیستون و سایر سنگ نبشته‌ها داریوش شاه گوید : این است کشورهایی که از آن من شدند بخواست اهورامزدا بمن باج دادند و آنچه از طرف من به آنها گفته شد چه شب و روز همان کردند .

نحوه گفتار داریوش می‌رساند که کشورهای مستقلی بوده‌اند که از آن داریوش

شده‌اند ولی چطور و بچه صورت معلوم نیست. هیچ مدرک و سندی نشان نمی‌دهد که امپراطوری عظیم سیروس و حتی امپراطوری مادها بقوه قهریه و در نتیجه لشکرکشی گشوده شده باشد. پارسه مهد این امپراطوری بوده ولی نمی‌دانیم چطور ولایات شرقی ایران مسخر گشته‌اند.

منابع باستان‌شناسی مکشوفه در بین‌النهرین حاکی از وجود خطوط بازرگانی منظم از دهانه خلیج فارس با شرق ایران و هند قبل از دوران هخامنشی است. کتیبه‌ای مربوط به زمان سرگن اکدی در معبد نیپور بدست آمده که معلوم می‌دارد کشتی‌ها در بندر آکاد برای عزیمت بسوی تیلمون (۱) و ماکان (۲) و ملوچه (۳) آماده می‌باشند و متن کتیبه می‌رساند که منظور لشکرکشی نبوده است. زمان این واقعه ۲۳۵۰ قبل از میلاد است که کشتیها برای آوردن چوب و فلزات و سنگ ساختمانی عازم شده‌اند. در روی کشتی‌ها نام مقصد رسم بوده مانند کشتی تیلمونی و ماکانی و غیره که گذشته از خلیج فارس و دریای عمان در طول رودها به شوش و بابل و شهر آپیس می‌رسیدند. در یکی از کتیبه‌های برادر سارگن بنام ریموس (۴) ذکری از جنگ اکد در نواحی انشان و شریهوم (۵) شده است که بحریه اکد دریای پائین را در نور دیده و ۳۲ شهریار را در پائین این دریا شکست داده است (۶).

نامهای قدیم

بحث زیادی درباره نامهای جغرافیائی مضبوط در کتیبه‌های سرگن صورت گرفته و از این بحث‌ها نتیجه قطعی عاید نگشته است. تیلمون قدیم همان جزیره بحرین است که در محصولات باستان‌شناسی آن آثاری مربوط به هند و بین‌النهرین هردو پیدا شده‌اند. کشور انشان، فارس قدیم است که بظاهر مرکز آن نزدیک پاسارگاد بوده و عنوان اولین شاهان پارس شاه انشان شده و برادر کوچک سیروس خود را شاه پارس خوانده است. در دوره بابل، سرزمین انشان ضبط شده و بعد کلمه پارسو و پارسواز آمده است و طبق کتیبه‌های آشوری در موقع خراب شدن عیلام بدست آشوریا در ۶۳۹ و ۶۴۲ پیش از میلاد، شاه پارسواز سیروس بوده است. عنوان شاه انشان در زمان گامبیز اول و کورش بکار می‌رفته

۱ — Tilmun ۲ — Mekan ۳ — meluhe ۴ — Rimos
۵ — Sherihum

۶ — نقل از هرتسفلد امپراطوری ایران.

و کوروش اول شاه پرسواز بوده است. (۱)

شری هوم بظاهر قسمتی از سواحل شمالی عربستان است اما برای لشکرکشی باین محل احتیاجی به بحریه نبوده مگر فرض کنیم که بعد از فتح انشان جنگجویان دربندری شهر سوار برگشتی شده و عازم شری هوم گشته اند.

ازسنگ نبشته دیگری مربوط به دوهزار و دویست پیش از میلاد زمان حکمرانی گودئا در سومر، پیداست که گودئا برای دست یافتن به چوب و مس و سنگهای سیاهی که برای تجدید بنای معبد نینو مورد نیاز بوده به ماکان و سرزمین مجاور آن که ملوچه است لشکرکشی کرده و طبق نوشته دیگری در زمان نرمسین لشکرکشی به سرزمین ماکان صورت گرفته و شاه ماکان بنام مانی اسیر شده است و مقداری سنگهای دیوریت از آنجا آورده اند و ازاین گفته معلوم است که سنگهای دیوریت که در معابد بین النهرین بکار می رفته از ماکان می رسیده اند.

در بررسی این اسامی دانشمندان ماکان و ملوچه را مصر و حبشه فرض می کردند ولی این نظر از اعتبار افتاد زیرا در نبشته های اکدی نام چند ناحیه انشان و توکریش و ماکان و شری هوم و ملوچه و بیت زین (۲) آمده که معلوم است این نواحی کنار هم یا نزدیک هم بوده اند. در نوشته های بابلی در ضرب المثلی ملوچه را سرزمین گربه های خوب و کنار آن ناحیه کلاک را جایگاه فیل گفته اند.

چوب

کلید حل معما جای اصلی چوب های مصرفی بین النهرین است که بنا بر محل چوب میتوان ماکان و ملوچه را معلوم کرد. در زمان سنخریب هم باز مطابق نوشته هایی چوب از هند برای بنای نینوا حمل می شده است. مسلم اینکه چوب قیمتی مورد نظر همان چوب معروف یکایا جکا است که در بناهای شوش و تیسفون و سامره بکار رفته و حتی با اسم چوب ماکان معروف بوده و در بنای کشتی ها و قصرها مصرف می شده و بسیار محکم و نسوز بوده است. در کتیبه داریوش در شوش موضوع چوب مصرفی ضمن سایر مصالح باین شرح آمده است: میش مکن (چوب جاویدان) که در اینجا بکار رفته از گندارو آمده (نسخه بابلی) و در نسخه فارسی چوب یکا ذکر شده و در نسخه عیلامی یکایون و در سنگ نبشته اکدی چوب درخت مزو ضبط شده که از سرزمین ماکان بوده است. داریوش در تنها

۱ - جای بحث است که از چه تاریخ نام پرسواز از جنوب دریایچه وان به بصری از فارس داده شده.

جائی که نامی از کرمان آورده در مورد چوب است که کوید از کرمانا آمده. موسی خورینی این چوب را دریزت (فناناپذیر) ضبط کرده که کوید موطن آن هند و سیلان است.

آقای مالوان (۱) در مقاله معروف خود تحت عنوان «مکانیک تجارت قدیم در جنوب شرقی آسیا» که در جلد سوم انتشارات موسسه ایران شناسی انگلیسی چاپ شده، ناحیه ماکان را در کوههای ساحلی خلیج فارس تا تنگه هرمز قرار داده که در جنوب انشان واقع می‌شود و حال اینکه چوب یکایاجکا در سواحل خلیج فارس نیست و این چوب معروف درخت جک است (۲) که بسیار محکم و در دره جکون واقع در ارتفاعات کولاشگرد و کوه کلمرز تا سبزواران چیرفت و جبال بارز وجود دارد. موطن اصلی آن دامنه‌های جنوبی کوههای هیمالیا است.

ماکان

ماکان باین شرح نه در مصر بوده و نه در سواحل خلیج فارس بلکه منطقه ساحلی دریای عمان تا جبال بارز را ماکان می‌گفته‌اند و عجیب اینکه در جنوب اسفندقه کرمان محلی است بنام کل‌ماکان و یکی از شاخه‌های رود میناب بنام رود جگین است که در طول آن محلی هم بنام جگین وجود دارد و امروز هم درخت جک در این دره فراوان است. بابیان بالا ماکان همان سرزمین مک‌های زمان داریوش یعنی کرمان جنوبی است که قوم مک در آن زندگی داشتند و گذشته از کرمان جنوبی و ساحلی در شبه جزیره عمان هم جا گرفته و اسم مکران حاصلی از این ریشه است. سرزمین ملوچه بهری از کرمان و بلوچستان بوده است. گربه کرمان امروز هم معروف است و در آن طرف ملوچه بخشی از بلوچستان و سند سرزمین فیل‌ها میگردد. در ۲۲۰۰ پیش از میلاد گودنا برای دست یافتن به چوب و مس و سنگ سیاه به ماکان لشکرکشی کرده است. مس مصرفی بین‌النهرین پاره‌ای از لرستان می‌رسیده ولی تا بحال توجهی به امکان وصول محصولات معدنی کرمان به بین‌النهرین نشده است و چون ماکان شامل شبه‌جزیره عمان هم می‌شده به تحقیق نمی‌توان گفت مانی شاه ماکان در کجا اقامت داشته و اسیر شده و سنگهای اندرونی شبه‌جزیره عمان هم در دنیای قدیم معروف بوده‌اند ولی برای چوب شك نیست که منطقه مورد نظر در شمال تنگه هرمز بوده است که باز در کتیبه‌ای بنام نبوبات زو (۳) شاه گوید از این چوب مناره‌ای ساختم (۴)

۱ — Malwan — ۲ — Dalbergia Sisso — ۳ — Nabubalatso

معادن کوههای کرمان از ازمینه ماقبل تاریخ مورد بهره برداری بوده‌اند و در کوههای شمال کرمان تونل‌ها و چاه‌هایی در رگه‌های آهن‌دار و مس‌دار پیدا شده که حاکی از قدمت بهره برداری از آنها می‌باشند. کوههای سردویه از ادوار بسیار قدیم معادن فلز فراوان داشته و عموم جغرافی‌نویسان اسلامی از آنها یاد کرده‌اند. در کوه بحرآسمان معدن مس و در کوه لری نقره و منگنز یافت می‌شود. کوههای سردویه در زمینهای اندرونی سنگهای سیاه زیبا و ابسیدین و مرمر دارند. در کوههای تهرود و راور معادن مس زیاد بوده و مردم دنیای قدیم به آسانی به این معادن دست‌داشته‌اند و شاهد آن وقور اشیاء مسی ماقبل تاریخ در منطقه شهاد است و دور نیست که لشکرکشی کودتا برای دست‌رسی باین منابع انجام شده باشد (۱)

سکنه بومی جنوب شرقی ایران بایستی رابطه بسیار نزدیک با منطقه سند و هند داشته باشند زیرا حداکثر پیشروی آشوریاها بطرف مشرق دشت لوت بوده است و در شمال دشت کویر، آشوریاها بعد از عبور از کوههای مرکزی به منطقه‌ری و خوار رسیده و شاید در شمال، دشت کویر مانع پیشروی آنها شده باشد.

منابع تاریخ باستان

از ریشه‌های نوادی مردم ماقبل تاریخ نواحی شرقی اطلاعات کمی بما رسیده و معلوم نیست در چه تاریخی مشرق ایران بتصرف کوروش کبیر درآمده است. روایات یونانیها در این باب بسیار کوتاه است و درباره آنچه مربوط به کارهای کوروش بین سالهای ۵۴۶ و ۵۳۹ قبل از میلاد می‌شود هر دوت گوید: کوروش قاره آسیا را باطاعت درآورد و به آشور حمله کرد. معلوم است که مراد از قاره آسیا سرزمین واقع در مغرب سند بوده و بنا بر این فتح ایالات شرقی باید در همان زمان صورت گرفته باشد زیرا ایالات شرقی ایران که در کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم ضبط شده، در زمان کمبوجیه و داریوش اول مسخر نگشته‌اند و باید گفت که ایالات پارت و زرنک و هرات و خوارزم و باختر و سند و گندار و تته‌کوش و رخیج در زمان کوروش ضمیمه امپراطوری ایران شده‌اند.

اشاره استرابو به لشکرکشی کوروش به هند بعد از ملکه سمیرامیس و مشقاتی

۱ - بنا بر نظریه هر تسفلد سنگ دیوریت را سومریها و اکدی‌ها از شبه جزیره مسندام وارد می‌کردند.

که در این سفر متحمل گشته و از کسان وی اندکی جان سالم بدر برده‌اند عبور از جنوب لوت را که به تحقیق نمی‌توان گفت از چه راهی صورت گرفته ثابت می‌کند و اگر اردشیر اول ساسانی از راه نرماشیر به سیستان رفته و باسگزیان درآویخته است باید راه سیروس نیز همان راه بوده باشد.

آریاسپی‌ها

در زمانی هخامنشی‌ها منطقه شرقی دشت لوت و در جنوب سیستان و در مغرب آراخوزیا، اقوام آریاسپی زندگی می‌کردند. آریاسپی در ریشه اوستائی اکراسپی است و اگر بمعنی راننده اسب توانا می‌باشد. این قوم در جنگهای مشرق زمین به کوروش کمک‌های شایان نمودند و مورد التفات کورش بودند که لقب **اورگت** (۱) یعنی محسن و یاری دهنده را گرفتند. آریان می‌نویسد: این اقوام بواسطه کمک فراوان به کوروش در دربار هخامنشیان احترام و اعتباری یافتند و در ولایت خود یک نوع خودمختاری بدست آوردند. دیودورس یونانی بجای کلمه آریاسپی لفظ آرماسپی (۲) را ضبط کرده است که به گفته او اسکندر نیز آنها را کرامی داشت و پس از گشودن ولایت آنها از آن چشم پوشید. دیودورس محل طایفه آریاسپی را معلوم کرده که در جنوب درنگیانه نزدیک به حدود گدروزیه می‌شود.

مورخین یونانی در مورد لشکرکشی اسکندر نوشته‌اند: از درنگیانه گذشته و به زمین آریاسپی رسید و از آنجا به ارکوشیه (۳) رفت و آنجا روسای تیره آریاسپی بخدمت او رسیدند. بنا بر روایت استرابو سردار اسکندر کراتروس (۴) برای وصول به کرمان به آراخوتی یا آراخوزی یا آراکوشیه وارد گشته و از آنجا به کرمان آمده است. پس کراتروس هم باید از سرزمین اقوام آریاسپی گذشته باشد که متاسفانه از سفر جالب کراتروس مدرکی بدست نیست.

مورخین یونانی از قوم آریاسپی تمجید فراوان نموده‌اند و آنها را نمونه از طوایف کامل متمدنی و منزه دانسته‌اند. راستگوئی و بردباری و قناعت و دلیری و بی‌آزاری و همراهی از صفات خجسته آنها بشمار رفته چنانچه نظامی گنجوی در ابیات خود همین صفات را منسوب به مردمی دانسته که اسکندر پس از بستن سد یا جوج و ماجوج ملاقات کرده است. نمونه بارز این صفات را در

Armaspi — ۲

Euergatae — ۱

Kratrus — ۴

Arachosia — ۳

پهلوان داستانی رستم باید یافت ولی افسانه رستم و تاریخ داستانی شرق ایران ناروشن است و چه بسا کیانیان در شرق ایران دولت مستقلی داشته و هم زمان هخامنشیها بوده و پس از تسلط کورش بر شرق خدمت ویرا گردن نهاده باشند. هردوت درباره قوم آریاسپیی بجای اورگت کلمه **اورسانگا** (۱) را بکار برده و گوید در زمان وی چنین معزوف بوده‌اند و در برابر هجوم سکاها مقاومت کرده‌اند. در فهرستی که هردوت از اقوام باج‌ده ایران تنظیم کرده نام آریاسپیی یا اورسانگا دیده نمی‌شود. در کتیبه بیستون و نقش‌رستم هم اسمی از آنها نیست شاید بواسطه خدمات شایان، از پرداخت مالیات معاف شده باشند و شاید هم آنها جزئی از **زرنکها** بوده‌اند.

زرنک یا **زرنکیانا** در طول رود **اتیماندروس** (۲) واقع می‌شود. زرنک منطقه جلگه‌ای واقع در جنوب کوه سفید بوده و در شمال زرنک **هریوه** قرار داشته که باید حد زرنک را در شمال شهر فراه بحساب آورد. حد غربی زرنک ارتفاعات فاصل بین سیستان و دشت لوت می‌شود و پایتخت زرنکیانا در رام شهرستان بین حوض‌دار و سه‌کوهه بوده است و در این صورت محل قوم آریاسپیان که بر کنار اتیماندروس بوده‌اند باید سیستان جنوبی در پیچ بزرگ هیرمند و گود زوه و جنوب آن باشد. بسمت غرب قوم آریاسپیان، کوههای ملک شیاه و نصرت‌آباد را در حاشیه لوت داشته و باین حساب ارتفاعات شرقی لوت در شمال جزء زرنک و در جنوب جزء آریاسپیان می‌گردد.

ارکوشیه

بررسی وضع ایالات شرقی ایران و یافتن محل سکونت اقوامی که در شرق پارسه و جنوب پرتو جا داشته‌اند ساده نیست. اسکندر پس از جنگ با سکاها و خراب کردن شهر کوروش و ساختن اسکندریه اقصی از طریق سغدیان و باکتریان عازم جنوب و هند شدند و در آراخوزیا یا ازکوشیه بزرگان آریاسپیی را بحضور پذیرفت و موزد ملاطفت قراز داد.

آراخوزیا در خاور زرنک بوده و بومیهای آنجا برزخی بین آریائیهای ایران و هند می‌شدند و خود را **یختون** بمعنی کوهستان می‌نامیدند و کم‌کم پتان و پشتن گشتند و زبانشان پشتو شده است. زبان پشتو به اویستا مربوط می‌شود و از

فارسی جداست. به زبان یونانی آنجا را ارکوشیه و به زبان اوستائی هرهای تی و به لهجه هخامنشی هرخواستیش یا اراخوتیش باید خواند و ارکوتیش و ارکوشیه نیز گفته می‌شود. نام این سرزمین از اسم **ارکوتس** که در اصل هرهای تی بوده و به آراخوتاس معروف گشته است آمده و آن شاخه‌ای از رود اتیماندروس است که امروز ازغنداب نام دارد و در اسم ارغنداب ریشه‌های آراخوتا و ارکوتس را میتوان یافت. این نام بسیار قدیمی است و در هند به سانسکریت **سرسوتی** کویند و اسم یکی از ایزدان هند است. مرکز ناحیه ارکوشیه قدیم نزدیک شهر قندهار کنونی است که اسکندر در آنجا شهر و ساخلوئی بنا کرد و اراکوشیه بهری از ممالک شرقی هخامنشی بود که بظاهر در زمان کوروش فتح گشته است. **هاراواتا** نامی است که هند و ایرانیها پس از ورود به ناحیه جنوبی هیرمند بدانجا دادند و سپس با پیشرفت آریائیها به طرف جنوب نام ناحیه بزرگ شد و هاراواتیش از ایالات معتبر زمان هخامنشی بوده، چون در کتیبه خشایارشا این ایالت با وجود موقع جغرافیائی شرقی سومین ساتراپ بعد از ماد و خوز ضبط گشته است. این نام بزرگ منطقه‌ای مفهوم نژادی و ملی نداشته بطوریکه بجای آن اسم **پاریکانیوئی** هم آمده است.

در کتیبه بیستون داریوش ضمن توصیف شورش در ایالات ایران از **واهی‌یزدات** (۲) پارسی یاد کرده که در ناحیه لارستان و طارم فارس **یوتیا** با سپاهیان داریوش جنگ کرده و شکست خورده و در **هوادچایا** (۳) نابود گشته است.

بنابر رای هرتسفلد **هوادچایا** همان خاش کنونی است. ساتراپ‌هارا-وای‌تیش در آنزمان **ویوانا** (۴) بوده که با شورشیان در آویخته است. طبق روایت کتیبه شورشیان در دژ **کاپی‌ساکانا** (۵) شکست خوردند.

کاپی‌ساکانا بنابر نظر هرتسفلد شهر کاپیسای خراب شده توسط سیروس نبوده و کاپی‌ساکانا در منطقه کلات سرراه ملتان به قندهار قرار داشته است.

استاد هرتسفلد در تفحص ماهرانه‌ای درباره نامهای مکان که در هاراواتیش محل زد و خورد بوده بسیاری از اعلام جغرافیائی را در بلوچستان و در اطراف خواش و قندابیل قرار می‌دهد. از کتیبه‌های دیگر چنین برمی‌آید که هاراواتیش شامل بلوچستان ایران و انگلیس تا دریای عمان می‌شده ولی حد جنوب غربی

۱- Parikanioi ۲- Vahyazdata ۳- Hvadeçaya ۴- Vivana

۵- Kapisakana

آن به طرف بیابان کرمان و دشت لوت روشن نیست و از طرفی چون واهی یزدات پارسی لشگری به هاراوای تیش فرستاد باید ارتباطی از راههای شمالی و جنوبی جازموریان بین پارسه و آراخوزیا برقرار باشد و در این سمت کرمانای پارسه هم‌مرز با هاراوای تیش می‌شود و از همین راه عاج‌های هند و هاراوای تیش به شوش می‌رسیدند .

ایالتی بنام گدروزیا در زمان داریوش وجود نداشته و سند هم در سالهای اول سلطنت داریوش ایالتی از ایران نبوده است و شهر کاپی ساگاتیش که در گدروزیای بعدی قرار داشته، از بلاد عمده هاراوای تیش بوده است .

گدروزیای نامگذاری زمان اسکندر است که معنی درست آن رانمی‌دانیم. ایزدور خاراکسی گدروزیای را دو بخش کرده که یکی پارای تاکنه (۱) و دومی اراخوریا بوده است . بنابر نظر هرتسفلد پارای تاکنه بمعنی رودخانه‌ای ناحیه رودبار بوده و پایتخت آن سیگال (۲) ضبط شده است .

بخش دومی اراخوریا پایتخت آن قندهار بوده است (۳). با تقسیم بندی فوق روایت مربوط به عبور اسکندر از زرنکیا و آمدن به ارکوشیه و ملاقات با سران آریاسپی با وضع جغرافیائی محل منطبق است و جای ملاقات باید در پارای تاکنه و بظاهر در شهر سیگال صورت گرفته باشد .

در زمان سلوکها سی‌برتوس (۴) والی ارکوشیه بود و میگاستنس (۵) که از جانب شاه سلوکی به سفارت به دربار چندوه‌گپتا پادشاه هند می‌رفت مدتی مهمان سی‌برتوس شد . میگاستنس بظاهر از مرز شرقی ارکوشیه که گداربولان بوده گذشته و وارد حوضه سند شده است . میگاستنس گوید سی‌برتوس علاوه بر قندهار به تمام منطقه واقع در شمال دریای عمان حکومت میکرد .

اگر این گفته درست باشد از قندهار تا دریای عمان يك منطقه سیاسی می‌شود ولی از جهت اداری مشکل است که از قندهار بتوان بامور مربوط به سواحل عمان رسید . در زمان اشکانیان این منطقه گاهی تحت لقای امراء یونانی و زمانی تابع سلاطین اشکانی و دوده کوشان بوده که بجای خود خواهیم دید و سپس این مردم پختن یا پستن شدند و تا سده یازدهم همین اسم را داشتند و از آن تاریخ افغان نام گرفتند . قوم پختن زمانی دراز در برابر جنگ‌آوران عرب

۱- Paritakenc ۲- (بلمیوس Sigara) Sigal ۳- هرتسفلد امپراطوری ایران
۴- Sibertus ۵- Megastenes

مقاومت کردند و تا عصر سلطان محمود و فرزندان او اسلام نپذیرفتند.

پختن

در خصوص ریشه‌های نژادی این قوم بحث فراوان است ولی در گفته‌های ضد و نقیض رابطه‌ای بین غرب و شرق از طریق بیابان جنوبی لوت پیدا می‌شود. قوم پختن که در اصل آریائی هستند بعد از اسلام خود را از اعقاب بنی‌اسرائیل و از نژاد سامی شمرده‌اند. عرب‌زدگی در خاورمیانه پدیده تازه‌ای نیست و بسیاری از مردم مشرق ایران بعد از هجوم اعراب بنحوی خود را پیوسته به اعراب نشان دادند و در بررسی‌های تاریخی مربوط به حوضه دشت لوت اغلب طوایفی رامی‌یابیم که خود را عرب گویند. شک نیست که تعدادی از اقوام عرب در نواحی دشت لوت مگر گزیدند و شاپور ذولاکترف بعد از لشکرکشی‌های خود به عربستان از طوایف عرب جمعی را به مشرق ایران کوچاند و شاید بتوان آثاری از آنها را در منطقه قائنات و بیرجند یافت و به شرحی که خواهیم دید ایلات کوچ و بلوچ هم خود را از مهاجرین عرب خوانده‌اند.

بررسی حقیقت بسیار مشکل است و روایات و افسانه‌ها بعد از هجوم اعراب و گرم شدن بازار عرب‌نمائی که نتیجه تسلط قومی غالب است پیدا شده و عجب اینکه زردشتی‌های ایران هم خود را به عرب نزدیک کردند و از جمله ابراهیم و زرتشت را یک شخص دانسته‌اند و کردها هم خود را به یکی از قهرمانان عرب پیوست داده‌اند و در هند کسانی خود را عرب گفته‌اند.

در مورد پختن‌ها حتی تذکره نویسان هم ادعای آنها را پذیرفته‌اند. در کتاب مطلع‌الانوار آمده که افغانه از نسل قبطیه فرعون‌اند که وقتی موسی بر آن کافران غالب آمد بسیاری از قبطیان توبه کرده دین موسی را پذیرفتند و جماعتی جلای وطن نموده و به هندوستان درآمدند و در کوه سلیمان مابین ملتان و پیشاور ساکن شدند و چون قومشان بزرگ شد نام افغان گرفتند.

فرهنگ انجمن آرای ناصری می‌نویسد: افغان بمعنی فریاد و زاری و نام طایفه‌ایست که اصل آنها از مصر بوده که به مرور دهور از میان بنی‌اسرائیل بیرون رفته و به هندوستان افتادند و در آنجا در کوهستان قلعه خیبر را بنیاد کردند و بتدریج حکومت و سلطنت در ملک هندوستان یافتند و طایفه ایشان افزوده شد و اکنون افغانستان محکوم خوانین آنهاست:

منشاء کلمه افغان نامعلوم است پارسی‌ها به آنها افغان و اهل هند آنجا

راه پتهان گویند. بر طبق نوشته آریین سرزمین بین کابل و سند را کوروش فتح کرد. پلینی افزوده گوروش شهر کاپیسن (۱) را که نزدیک به رود هند می باشد بگشود و خراب کرد و اکنون آنجا را کفشان می خوانند. مورخین یونان اسم پختن را ذکر نموده اند و معلوم نیست که این شهر کجا بوده و مراد از رود هند کدام رود است، شاید منظور رود کابل در ایالت گنداره باشد.

فردوسی در شاهنامه اهالی کابل را بت پرست گفته: گذشته از آن قبله ما بت است - چه در چین و کابل چه در هندو بیست - شاید منشاء افغانها از بابل و بین النهرین بوده و در ازمینه قدیم بت پرستی را از آنجا از راههای جنوبی لوت به گنداره و ارکوشیه آورده باشند ولی مصری و قبطی نبوده اند و باید از نژاد ضحاک باشند و چه بسا از بقایای یورش های اقوام سامی از دهاک که ایران را از باختر به خاور پیموده به حساب آیند که وقتی آریائیها آنها را بیرون راندند بازمانده گان آنها در کوههای شرقی پناه جستند.

بنابر نوشته ونیدیداد کشور ایران از شمال محدود به جیحون و از جنوب به رود سیند و در مشرق به ترکستان و چین و مغرب آن آذربادگان و عراق بوده است. در این تقسیم بندی خوزستان و فارس و کرمان از محدوده ایران خارج می شود و دور نیست که در زمان تصنیف ونیدیداد این مناطق آریائی نبوده و قلمرو سلطه اقوام سامی عرب و آفریقائی و هندی شرق بوده باشند.

آثار گسترش تمدن هند در جنوب شرقی ایران تا کرمان فراوان است. بررسی سفالهای مکشوفه در منطقه شهداد نفوذ تمدن موهنج دارو را می رساند و هنوز طوایفی از درآویدی های هند که براهوئی باشند در بین بلوچها دیده می شوند و در ناحیه نهبندان کوهستانی بنام سند و اقوامی بهمین اسم زندگی می کنند که نمونه ای از این طایفه ها در مشرق ده سلم در کوه چاهروئی دیده می شود که چادر نشین و گله دار اما بلوچ نیستند و زبان بلوچی نمی دانند و با براهوئی ها هم قرابتی ندارند ولی شماره سندیها در حاشیه شرقی دشت لوت کم است.

جغرافی نویسان دوره اسلامی از قومی بنام الزط یا البجت در سواحل مکران یاد کرده اند که آنها را هندی دانسته و قوم جات گفته اند و قوم جات در شرق ایران پراکنده و مرکز آن زاهدان است. بسزخی سکنه اصلی مناطق جنوبی کرمان و مکران را از نژاد هندی دانسته اند چون آب و هوای گرم منطقه شمالی

بحر عمان مساعد برای سکونت آریائیها نبوده و شاید قسمت عمده این مردم از دراویدیهای هند باشند که زبان و فرهنگ آنها از آریائی بدور است و روی همین اقوال اسم کرمان را از ریشه کرم دانسته و منتسب به مارپرستی نموده‌اند که از هند به شرق ایران آمده است .

شرقی‌ترین ایالات هخامنشی در سمت شمال گداره یا گنداره بوده است. در مغرب گداره رود سرخاب که شاید همان کوفن یونانی باشد که کوبهو هم ضبط گشته مرز بین گنداره و باختریش است . اسم قدیمی گنداره پروپریسنه یعنی انورکوه ولی اسم محلی گنداره بر آن نهاده شده بود . کابل و گردنه خیبر جزء گنداره بودند و مرکز آن شهر گز یا گنجه نزدیک غرنی کنونی است ولی پایتخت گنداره شهر پوکله (شهر نیلوفر) بوده است . اسم سانسکریت آن پوش کالواتی (۱) همان شهر خارازادا (۲) در شمال غربی پیشاور است .

سفر دریائی منسوب به اسکولاکس اهل کاریاندا از گنداره آغاز گردید که جهت تسخیر هند داریوش او را به تفحص درباره هند مامور کرد . طبق روایات، اسکولاکس از شهر گاسپاتیروس رود کابل را پیمود و در طول رود سند به اقیانوس رسید و سواحل عمان و شبه‌جزیره عربستان را دور زده و به سوئز آمده است . خاطرات اسکولاکس منتشر گشته و اطلاعات جامعی درباره هند داشته ولی مفقود شده و بما نرسیده است، همچنین است سفرنامه هگاتوس (۱) که تمام امپراطوری ایران را دیده و خاطرات خود را تحریر کرده است . هرودوت به این دو کتاب دست داشته و از آنها بحد کمال استفاده کرده است .

در نتیجه سفر اسکولاکس داریوش در حدود سال ۵۱۳ سرزمین سند را مسخر کرد و ایالت هندوش یکی از کشورهای هخامنشی شد ولی هندوش همان حوضه علیای سند بود و به بیابان غرب دهلی محدود می‌گشت و پس از گشودن هند گنداره اهمیت خود را از دست داد و پوکله در برابر تاکسیله هند ضعیف گردید .

کرمان

منطقه غربی و جنوبی دشت لوت جزء استان کرمان است . در زمان هخامنشی‌ها ایالتی بنام کرمان وجود نداشته حتی در سیاهه اقوام تابعه ایران

که در آرامگاه داریوش کبیر در نقش‌رستم منقور است نام کرمان نیامده است و بطوریکه گفته شد تنها در ذکر محل چوب‌های مصرفی در شوش نام کرمان ذکر شده . هردوت گوید (کتاب اول بند ۱۲۵) پارسی‌ها به شش طایفه شهر- نشین و ده‌نشین و چهار طایفه چادرنشین تقسیم شده‌اند . شش طایفه اولی پاسارگادیان، مرفیان، ماسپیان، پانتالیان، دروسیان، کرمانیان و چهار طایفه دومی دائیها و مردها و درویکها و ساگارتیها می‌باشند . از طوایف مذکور سه طایفه اولی بر سایرین برتری دارند و دیگران تابع آنها هستند . بعضی از دانشمندان سه طایفه اولی را پارس‌های اصلی و بقیه را پارس‌های مخلوط شده دانسته‌اند، یعنی طوایفی که با بومیان محلی آمیخته‌اند . کرمانیها از لحاظ اسم بسیار شبیه به کرمانیها می‌باشند و گفته خلافتی هم ابراز نشده و شاید کرمانیها انتهای شرقی پارس را اشغال کرده و هم مرز با مکاها شده‌باشند و چون امپراطوری هخامنشی بدون اشاره به پارس در همه‌جا مضبوط است و پارس از مالیات معاف بوده لاجرم از ذکر کرمان هم خودداری شده است . کرمانیها به سمت شمال با ساگارتی‌های چادرنشین هم مرز می‌شوند و در جنوب کرمان بومیها قرار داشتند هردوت در توصیف اقوام خراج‌ده تقسیم دیگری داده که در مکان بهتر قرار می‌گیرد .

ساتراپی‌های هرودوت

در بند ۹۳ کتاب سوم گوید . ساگارت‌ها و سارانزها و تامانی‌ها و اوتی‌ها و مک‌ها و ساکنان جزایری که در دریای اریتره قرار دارند و شاهنشاه بزرگ کسانی را که مهاجرین می‌نامند و در حقیقت تبعیدیها بودند در آنجا مستقر میکرد جمعا خراجی به مبلغ ششصد تالان می‌پرداختند، این قسمت حاکم‌نشین چهاردهم بود. قبل از بحث در این طبقه‌بندی لازم است چیزی درباره منابع هرودوت در این باب گفته شود . فهرست هرودوت شامل بیست ایالت می‌شود که از بند ۸۸ تا ۹۹ کتاب سوم است و هرودوت آنها را ساتراپی گفته که هر یک توسط یک ساتراپ اداره می‌گشته و هر ساتراپی سالیانه خراجی موظف می‌پرداخته است. یکی از منابع گمشده بسیار مهم درباره جغرافیای دوره هخامنشی یادداشت‌های هکاته است . هکاته بین سالهای ۵۱۵ و ۵۰۰ قبل از میلاد سفرهائی در ایران انجام داده و از تمام منابع موجود آن عهد خاصه سفرنامه اسکولاکس بهره‌برداری کرده و نقشه قدیمی اناکزیماندر را تصحیح نموده است . برای فهرست ساتراپی

های داریوش گمان اینکه هکاته بواسطه مناسباتی که با برادر داریوش ارتافرنس (۱) حاکم سارد داشته بوسیله او فهرست را بدست آورده و هرودوت این فهرست را در کتاب خود از بند ۸۸ تا ۹۷ جای داده است. فهرست مزبور شامل ۲۰ ساتراپی است ولی اقوامی که ذکری از آنها در ساتراپی آمده به ۸۰ می‌رسند. فهرست هرودوت نه منطبق با تشکیلات اداری و ایالات هخامنشی است که در کتیبه‌ها ضبط گشته و نه صورت کاملی از اقوام است زیرا هرودوت در مورد جنگ مارتون گوید: یونانیها با ۴۶ قوم می‌جنگیدند و بعضی‌ها شماره این اقوام را به ۱۲۷ بالا برده‌اند (۲).

يك روش سودمند برای یافتن اقوامی که در اطراف دشت لوت سکنی داشته‌اند تطبیق کتیبه‌ها باهم و قرار دادن اقوام در محل‌های مربوط و یافتن توصیفی درباره زندگی طوایف و منشاء نژادی آنهاست ولی این روش مطلوب در عمل با مشکلاتی مواجه است که نتیجه کلی نمی‌توان گرفت. برحسب مثال برای بعضی اقوام توصیف جالبی مانند زرنک‌های سیستان ضبط است ولی نه محدوده محیط زندگی آنها روشن است و نه ارتباط آنها با سکاه و آریاسی‌ها و چاندان یهلوانان مشرق ایران که گویند بهمین بن اسفندیار در در بند سیستان با سگزیها جنگ کرد و شاه کرمان بوی کمک نمود و بهمین اولاد رستم دستان را برانداخت و فرامرز را اسیر کرد و بدار زد و بالاخره بهمین در جنگ با اژدها کشته شد (۳). زرنک در تمام کتیبه‌ها يك ایالت مشخص ضبط گشته.

معلوم نیست هرودوت در تقسیمات منطقه‌ای ایران چرا خراج چند ایالت را يك جا جمع کرده است و چه بسا در صورت استخراجی اصلی هکاتوس هرطایفه خراج علیحده داشته و هرودوت خراج طوایف هر قسمت را بصورت منطقه مالیاتی مشخص کرده و آنها را حاکم‌نشین معرفی نموده است، چنانکه پارت و خوارزم و سغد و آریا حاکم‌نشین شانزدهم سیصدتالان می‌پرداخته‌اند.

شاید صورت تنظیمی هرودوت مفهوم اداری هم داشته یعنی بیست حاکم-نشین ایالات ایران هرکدام يك والی یا ساتراپ داشته که چند منطقه را حفظ می‌کرده است ولی در فهرست کتیبه‌ها نظم و ترتیبی در ذکر ایالات نیست و در بعضی کتیبه‌ها تعداد آنها بیست و سه و در نقش‌رستم بیست و نه ایالت است و عجیب اینکه ترتیب جغرافیائی در ثبت ایالات رعایت نگردیده و ردیف آنها در کتیبه‌ها عوض می‌شود. از اشکال حجاری شده تخت‌جمشید و وضع قیافه

و لباس نمی توان محیط زندگی اقوام را معلوم نمود مثلا در حجاری کاخ صدیستون خشایارشا لباس مکها خیلی شبیه به لباس هندوهاست که لباس بلند و ساده ای دارند و شمشیری در طرف چپ آویخته اند و همین شمشیر در اشکال مصری و عربی دیده می شود و قیافه مکها بسیار شبیه به اعراب و آشوریها است .
روی بدنه پلکان آپادانا که نقش ملل مختلف در حین عرضه خراج یا پیش کشی ها نقر شده است شخصیت و هویت نژادی اشخاص معلوم نیست . صورتی که تصور شده سگرتی باشد (۱) حامل لباده و شلوار و یک اسب است .

اسگرت

اسگرتها شاید کهن ترین قوم بیابانهای داخلی ایران باشند که در منطقه شمالی دشت لوت بین ماد و درنگیان مسکن داشته اند . اسم این قوم در کتیبه داریوش در تخت جمشید ضبط است و در سایر کتیبهها نامی از آن نیست و در کتیبه بزرگ بیستون شرحی از سرکشی و طغیان آنها و عکس سرکرده طاغی اسگرتی منقور است ولی بظاهر طغیان اسگرتیها در بیابانهای داخلی ایران صورت نگرفته است . شناسائی این قوم و محل مسکونی آنها کمک بزرگی به بررسی وضع اقوام اولیه دشت لوت می نماید . سوای روایت هرودوت و شرح کتیبه بیستون درباره آنها خبری بمان نرسیده و پس از دوره هخامنشی اسم اسگرت فراموش گشته است .

موطن اصلی اسگرتیها معلوم نیست ولی پراکندگی آنها منطقه جنوبی پارت یعنی ناحیه طبس و تون و بیرجند و قائن و لوت شمالی را شامل است . این منطقه بیابانی منابع معیشت فراوانی نداشته لابد از پرورش دام و شکار حیوانات معاش داشتند و البته بعزت فقر منابع زندگی در دشت های وسیع لوت تاخت و تاز می نمودند . هرودوت این طایفه را از پارسیها می داند که زبانشان فارسی است .

شماره اسگرتیها در آن زمان زیاد نبود معمدا هشت هزار سپاهی به قشون هخامنشی می دادند . اسلحه های مسی و آهنی نداشتند و شمشیرهای کوتاه و کمند مورد استفاده آنها بوده . هرودوت شرحی دارد که چگونه این مردم با کمند انسان و اسب را می گرفتند و کمند وسیله ای برای صید حیوانات نیز بوده

است (۱). اسب‌داری و پرورش اسب کار اصلی طایفه سگرتی در کجا صورت می‌گرفته است؟ اگر محیط زندگی این قوم ازطیس تا قانیات و بیرجند و مشرق ایران باشد در آن نواحی وضع طبیعی مساعد برای پرورش اسب نیست مگر اینکه اسب را از زرنک و هریو و ماد فراهم کنند ولی در بیابانهای مرکزی ایران غزال و گور زیاد است و چون تیر و کمان نداشته‌اند کمند را برای گرفتن حیوانات بکار می‌برده‌اند.

ساگرتیها باید در آغاز زمامداری داریوش طایفه‌ای نیرومند بوده باشند زیرا در کتیبه بیستون داریوش گوید: یکی چی‌ثرتخم اسگرتی او دروغ گفت. چنین گفت: من در اسگرت شاه هستم از دودمان هوخشتر او اسگرت را نافرمان کرد.

آقای نارمن شارپ در ترجمه متون هخامنشی ذیل سطر ۲۱ کتیبه بیستون نوشته (اسگرت بمعنی ناحیه ساکنان در غارهای سنگی طرف کردستان امروزه). اگر اسگرت بمعنی مردم غارنشین باشد با مشخصات طبیعی آذربایجان و کردستان منطبق است نه با بیابانها و کوههای لوت شمالی. استاد هرتسفلد در تحقیق جامعی که در باره نامهای جغرافیائی سالنامه‌های آشوری نموده در ضمن لشکرکشی‌های سارگن دوم به آذربایجان سه نام محل یافته که زیکورتو (۲) و اندیا (۳) و گزل‌بوندا (۴) هستند.

بنظر هرتسفلد از جهت مکان و وضع لشکرکشی زیکورتو ناحیه شمالی میانه بین میانه و اردبیل یعنی هروآباد و خلخال باید باشد نام زیکورتو که آشوری است بصورت اکدی ساگارتایا (۵) می‌شود که همان اسگرت‌های هرودوت است (۶). بنابراین محل شورش اصلی سگرت‌ها باید خلخال باشد که شهر معتبر آن اوجان بعد از اسلام است و وضع اصلی منطقه با زندگی غارنشینی مطابقت دارد و این محل در کردستان نبوده است. در کتیبه بیستون که داریوش گوید او اسگرت را نافرمان کرد مراد از گفته نام ناحیه است.

اسگرت‌ها مجاور مادها بوده‌اند و شاید خود را تیره‌ای از مادها می‌شناخته‌اند و کونه دلیلی نداشته که چی‌ثرتخم ادعا کند که از دودمان هوخشتر است. گمان اینکه اسگرت‌ها در زمانی نامعلوم به لوت شمالی مهاجرت نموده و با یختوها مجاور شده باشند زیرا هرودوت در توصیف جنگجویان لشکر

۱ - هرودوت کتاب ۷ بند ۸۵

- Zikurtu ۳ - Andia ۴ - Gizibundi ۵ - Sagartaya ۶ - هرتسفلد امپراطوری ایران

خشایارشا لباس و ساز و برگ آنها را نظیر پختوها میداند .
 به تحقق نمی‌توان گفت مهاجرت اسگرت‌ها در چه موقع انجام گرفته ولی باید تصور کرد که کوه نشینان شمال غربی ایران در برابر فشار قومی خارجی مجبور به عزیمت به سوی دشت‌های مرکزی و شرقی ایران شده‌اند زیرا با ملاحظه شرائط طبیعی مساعد در منطقه آذربایجان دلیلی نبوده که مردمی از مراتع سرسبز و آبهای فراوان منطقه غربی دست کشیده و به دشت‌های خشک ایران مرکزی بیایند و چون در شمال دشت لوت و حواشی دشت کویر جاهای مناسبی نیافته‌اند بناچار رو به مشرق پیش رفته و با پختوها مجاور گشته‌اند . بنا بر گفته هرودوت اسگرت‌ها باید حداقل بین پختوها و مادها باشند که ساز و برگ آنها شبیه به پختوها بوده است . پیوستگی اسگرت‌ها با ایران شرقی برای تهیه اسب‌های راهوار ضروری بوده است و این اسب‌ها از منطقه دامغان و نسیابه ایبورد و زرنگ سیستان هم فراهم می‌شده است .

هرودوت اسگرتی‌ها را کمندان‌دازان ماهر ذکر کرده و ما نمی‌دانیم این فن را اسگرتی‌ها بچه علت و از چه زمان آموخته‌اند . شك نیست که کمندان‌دازی مربوط به مردم دشت‌نشین است . آخرین دوره تاخت و تاز آشوریها در مغرب ایران از سالنامه‌های آشوری بدست آمده چون آشوریها از دوره سارگن به بعد بواسطه پیدایش دولت ماد از تسخیر ایالات غربی ایران عاجز بوده‌اند و با تاخت و تازهای پراکنده به غارت مردم کوههای غربی ایران می‌پرداختند دامنه این تاخت و تازها از ری گذشته و به‌خوار و دربند کاسپین رسیده است و چون بزرگترین غنیمت در این راه‌زنی‌ها چپاول احشام و مواشی بوده است آشوریها بهمان شیوه‌ای که در سرزمین اورارتو احشام را به غنیمت می‌برده‌اند در مرکز ایران هم گله‌های گوسفند و گاو و اسب را تاراج کرده‌اند . دور نیست که قوم اسگرتی هم در برابر فشار آشوریها از غرب به شرق آمده باشند و چه بسا کمندان‌دازی شیوه ابتکاری آشوریها برای دزدی احشام بوده است و این فن را اسگرتی‌ها از آشوریها فرا گرفته باشند .

یوتیا

یوتی‌ها یا اوتی‌ها را اعقاب مردم قدیمی کرمان گفته‌اند . در فهرست هرودوت اوتی‌ها جزء حاکم‌نشین چهاردهم با سگرت‌ها و زرنگ‌ها و تامان‌ها و میک‌ها آمده‌اند .

دربند ۴۳ - ۴۰ کتیبه بزرگ بیستون داریوش از سرکشی در یوتیا حکایت کرده و گوید «این است آنچه نسبت به من در پارسه انجام شد». طبق این قول یوتیا بخشی از پارسه باید باشد. بهر شمالی تنگه هرمز تا لارستان را باید سرزمین یوتیها دانست زیرا در فهرست هرودوت ماخوذ از گزارش هکاتوس آمده که با مردم جزائر خراج می‌پرداختند و این محل باید مشرف به جزائر تنگه هرمز و سواحل لارستان باشد که مردم جزائر خراج خود را به مرکز ولایت نزدیک به ساحل به پردازند. این طایفه در جنوب غربی کارمانیا و غرب مکاها قرار می‌گیرند و بطلمیوس هم در نقشه خود یوتیها را بین فارس و کرمان قرار می‌دهد. کتیبه بیستون ضمن شرح طاغیان اوائل سلطنت داریوش مطلبی در باره یوتیها دارد که نتیجه‌گیری از آن مفید است. داریوش شاه گوید (۱): **مردی وهریزدات نام شهری تاروا در سرزمین اوتی یا نام در پارس آنجا ساکن بود.** او دومین کسی است که در پارسه برخاست چنین به مردم گفت که من بردی پسر گوروش هستم. پس از آن سپاه پارس در کاخ که بیش از این از آئشن آن نسبت به من نافرمان شد بسوی آن وهریزدات رهسپار شد او در پارسه شاه شد. ترجمه فوق گویا نیست ولی حاکی این حقیقت است که سرزمین اوتی یا در پارس بوده و وهریزدات اهل تاروا است. تاروا شاید طارم است ولی از کجا طارم مرکز اقوام اوتی یا باشد. دنباله کتیبه حاکی از جنگ بین سپاهیان داریوش و وهریزدات است که جنگ در محلی بنام رخا صورت گرفته و سپس وهریزدات به بازارگاد فرار کرده و در آنجا سپاهی فراهم دیده و در کوه پسرگ دو باره با سپاهیان داریوش در افتاده است (۲).

از گفته فوق معلوم است که مرکز اقوام اوتی یا فارس جنوبی و لارستان بوده ولی دامنه تسلط این اقوام به سرزمین بلوچستان امروزی و آراکوشیه قدیم رسیده است زیرا بنابر متن کتیبه وهریزدات قبل از گرفتار شدن لشکری به تصرف ارکوشیه فرستاده و در آنجا سپاهیان او با ویوان حاکم ارکوشیه

۱ - ترجمه شارپ

۲ - محل رخا معلوم نیست ولی گمان اینکه تاروا همان طارم موجود بین راه سیرجان به بندرعباس باشد و کوه پسرگ، امروزه بین طارم و داراب فارس بنام فرغ و دهی بهمین نام وجود دارد. روستای فرغ در غالب کتب تاریخی قدیم آمده و از محل های بسیار معروف دنیای قدیم است که نام معرب آن هنوز بجاست. در جنوب شرقی فرغ، قلعه خرابه‌ای بنام بهمین و فریدون است. افضل کرمانی پسرگ طارم را، از بلاد کرمان دانسته.

جدال کرده و شکست خورده‌اند. جاهائی که در کتیبه محل جنگ بوده در پاکستان غربی در ناحیه کلات بین ملتان و قندهار قرار می‌گیرد (۱). راه ارتباطی لارستان با ارکوشیه باید از طریق خانو - بمپور - دهک - کوهک باشد که در شمال چاله جز موریان می‌افتد و سپاه وهریزدات از این راه به شرق رفته‌اند. با ملاحظه دوری راه و شرایط طبیعی منطقه باید در آن زمان منطقه یونانی پارس در شمال چاله جز موریان به ایالت ارکوشیه متصل گردد و حدفاصل بین پارسه و ارکوشیه جائی در ارتفاعات شاهسواران و سیف‌الدین باشد ناحیه کرمان در شمال شرقی یوتیا و مشرق پارسه جای می‌گیرد.

درباره کلمه کرمان باید گفت که در آن زمان ایالتی به این نام وجود نداشته و در منابع مربوط به دوران هخامنشی در سه جا کلمه‌ای شبیه به کرمان دیده می‌شود. اول در کتیبه شوش داریوش است که درباره مصالح ساختمانی مصرفی در شوش گوید: چوب یکا از کرمان و گنداره آورده شده. در این نوشته کرمانا اسم شهر نیست و باید ناحیه جنگلی و چوب‌خیز باشد که بابیابان خشک کرمان کنونی جور نیست و به ظاهر باید ناحیه جبال بارز تا سرودیه باشد و مرکز کرمانا جائی بین سیرجان و جیرفت واقع شود. دوم کلمه گرمانیان هرودوت است که این قوم را هرودوت یکی از تیره‌های اصلی پارسها دانسته و دور نیست که گرمانیان شکل بهم ریخته کرمانای کتیبه باشد سوم روایت بابلی مبنی بر اینکه کوروش بعد از فتح بابل نبونید را به کرمان تبعید کرد. ایالت کرمان که در زمان ساسانی ساخته و پرداخته شد سرزمین اقوام مختلف یوتی‌ها و مک‌ها و اسکرت‌های زمان هخامنشی بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی